

از رفاه بگذرید



مبانی معرفت‌شناسی سلفیه

علی الله بداشتی

مقدمه

انسان در فطرت خویش موجودی معرفت‌دوست و حقیقت‌جو است. هر چیزی که تصویری در چشمش می‌اندازد و هر صدایی که گوشش را می‌نوازد و هر بویی که به شامه‌اش می‌رسد و... دوست دارد نسبت به آنچه که به واسطه این حواس، در صفحه ذهنش نقش بسته است بپرسد تا آنها را بشناسد. این حس فطری حقیقت‌جویی آدمی است که کاخ علم و تمدن بشری را برپا ساخته است، بعدها متفکران شاکله معرفت آدمی را مورد سؤال قرار داده و در پاسخ به آن به تأمل پرداخته‌اند و سؤالاتی در این راستا طرح کرده‌اند:

۱. حقیقت معرفت چیست؟
۲. آیا معرفت، حقیقت اشیای ممکن است؟
۳. به فرض امکان، روش‌های کسب معرفت، منابع و ابزارهای آن کدام‌اند؟
۴. انسان چگونه به این باور می‌رسد که حقایقی فراتر از آنچه با حواس پنجگانه درک می‌کنیم، وجود دارند؟

۵. به فرض وجود امور فراطبیعی، چگونه می‌توان آنها را شناخت و چه میزان می‌توان به حقیقت آنها راه پیدا کرد؟

۶. آیا آن حقایق با حواس قابل شناسایی هستند یا ابزارهای دیگری مانند عقل، قلب، وحی و الهام و مانند آنها لازم است؟

این سؤال‌ها و مانند آنها و پاسخ‌های گوناگون به آنها به تأسیس رشته‌ای علمی به نام معرفت‌شناسی منتهی، و گرایش‌های گوناگون در آن ایجاد شده است.

در این میان برخی به انکار معرفت و برخی به فردی و شخصی بودن معرفت و پاره‌ای دیگر به اثبات و همگانی بودن آن فتوا داده‌اند، برخی ابزار معرفت را منحصر به حس دانسته و دایره معرفت آدمی را به معرفت حسی محدود کرده‌اند؛ برخی دیگر عقل و قلب و وحی و الهام را نیز پذیرفته و روش معرفت را توسعه داده‌اند و هر کدام را در جای خویش معتبر دانسته‌اند. سؤال ما در این مقال این است که آیا سلفیه و امامیه اولاً: معرفت به طور عام، ثانیاً: معرفت حقایق فراطبیعی را ممکن می‌دانند؟ ثالثاً چه راه‌هایی را برای معرفت به ویژه در حقایق فوق معتبر می‌دانند؟ رابعاً: آیا بر هر فردی به خصوص در الهیات، واجب است کسب معرفت کند یا تقلید کافی است؟ و اگر واجب است این وجوب عقلی است یا شرعی؟ و سؤالات مشابه آنها. در این جا ابتدا دیدگاه‌های سلفیه را بررسی می‌کنیم.

مبانی سلفیه:

سلفی‌ها، برخلاف سوفسطاییان و شکاکان، معرفت به طور عام و معرفت مسائل فراطبیعی را ممکن می‌دانند. اما در مسائل اعتقادی آیا واجب است هر کس خودش از روی تحقیق و استدلال به اصول اعتقادی ایمان بیاورد یا تقلید کافی است، اختلاف نظر هست؛ چنان که محمود آلوسی در جواز تقلید می‌نویسد:

سه نظر وجود دارد: یکی «منع تقلید»، دیگری «جواز» و سومی «وجوب تقلید». وی از برخی اهل حدیث و سلفیه؛ مانند عنبری گزارش می‌کند که سلف اجماع بر جواز در تقلید در اصول دین دارند.^۱



شیخ عبدالرحمان برک، از علمای متأخر سلفیه از قول شیخ محمد عبدالوهاب می‌نویسد: مسلمان اگر می‌تواند واجب است امور دینش را با دلایلی از کتاب و سنت بشناسد و اصل دین اسلام معرفت خدا و ایمان به او است و این با تحقیق و استدلال به دست می‌آید و مقتضای فطری انسان است.^۲

اما باور خودش این است که تقلید در مسائل اعتقادی مانند مسائل فقهی جایز است.^۳ نتیجه اینکه: سلفیه ضرورت کسب معرفت را پذیرفته‌اند؛ خواه مکلف با دلیل عقل معرفت کسب کند یا از راه تقلید، از مفاهیم دینی آگاه می‌شود؛ خواه در اصول باشد، خواه در فروع. روش‌ها، منابع و ابزار معرفت: از مسائل مهم معرفت‌شناسی این است که آدمی چگونه می‌تواند به معرفت برسد و ابزار رسیدن به معرفت چیست؟ و منابع معرفت کدام‌اند و به طور خاص، در الهیات کدام یک از روش‌ها و ابزار و منابع شناخت معرفت‌زا هستند؟

به طور کلی چند روش در معرفت‌شناسی بحث می‌شود:

۱. روش تجربی که ابزار آن حس و عقل و منبع آن طبیعت است.
 ۲. روش عقلی که ابزار آن عقل است و عقل از راه فهم بدیهیات و مسلمات و تفکر در کسب حقایق معرفت می‌کند و منبع آن مجموعه هستی از نگاه کلی است.
 ۳. روش شهودی که ابزار آن تهذیب نفس و منبع آن دل است.
 ۴. روش وحیانی که ابزار آن نفس پاک، عقل کامل، قلب سلیم و مبدأ آن خداست.
 ۵. روش نقلی که ابزار آن سمع و عقل و منبع آن، کتاب و سنت و تاریخ است.
- سؤال اینجاست که سلفیه کدام یک از روش‌های معرفتی را در دریافت الهیات و حقایق فراطبیعی معتبر می‌دانند:

در اینجا به بررسی هر یک از روش‌های فوق و میزان اعتبار آن در نزد سلفیه می‌پردازیم:

۱. روش تجربی (حسی): در این روش آدمی با ابزار حواس پنجگانه طبیعت و جهان مادی پیرامونی خویش را درک می‌کند. مهمترین ابزارهای معرفت حسی چشم و گوش هستند که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴ «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالیکه چیزی



نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و قلب‌ها قرار داد، باشد که سیاسگزار می‌کنید.

۱-۱: معرفت بصری؛ همان گونه که در آیه شریفه آمده است، چشم و گوش و قلب به عنوان ابزارهای معرفت معرفی شده‌اند اما قلمرو ادراکات چشم و گوش از مرزهای امور مادی و طبیعت محسوس نمی‌گذرد. بنابراین، برای دریافت امور غیبی باید از ابزار دیگری استفاده کرد؛ چنان که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛ «چشم‌ها او را درنیاورد اما او چشم‌ها را می‌یابد و او باریک‌بین و آگاه است.»

و در آیه دیگر خطاب به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «لَنْ تَرَانِي»؛ «هرگز مرا نخواهی دید.» سلفیه گرچه رؤیت خدا را در دنیا با چشم سر برای عامه مردم نفی می‌کنند اما معتقدند خدا در قیامت دیده می‌شود^۸ و حتی برخی معتقدند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفر معراج خدا را دیده است.^۹ ابن خزیمه و عبدالغنی مقدسی آیه زیر را دلیل بر این روایت می‌دانند: ﴿وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ﴾؛ «هرآینه او را در فرود آمدن دیگری نزدیک درخت سروی که در آن بلندی روییده دیده است.» آنان ضمیر «هاء» در «رأه» را به خدا برمی‌گردانند و آن را دلیل بر رؤیت توسط پیامبر می‌دانند.

آلوسی در تفسیرش می‌نویسد: بسیاری از علما بر این باورند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب معراج خدا را دید! دلیل ایشان روایات زیادی است که در این باب آمده است، البته خودش معتقد است که روایات بر دیدن با چشم صراحت ندارد، گرچه ظاهر آنها بر دیدن با چشم دلالت می‌کند.^{۱۱}

اهل حدیث و سلفیه، برای دیده شدن خدا با چشم سر در قیامت، به آیات زیر اشاره می‌کنند: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ، إِلَٰهِي رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾؛^{۱۲} یعنی چهره‌ها در روز رستاخیز بشاش است. آنها نظاره‌گر پروردگارشان هستند. آنان ناظره را به معنای دیدن و چشم معنا کرده و آن را فضیلتی برای مؤمنان شمرده‌اند که با چشم سر می‌توانند خدا را ببینند، در مقابل کافران که از این دیدن محروم‌اند.^{۱۳}

نتیجه سخن اینکه سلفیه بر این باورند که چشم انسان علاوه بر اینکه اشیا مادی را می‌بیند، اشیا غیر مادی را نیز مشاهده می‌کند. این دیدن، در دنیا بسیار محدود و در آخرت خیلی گسترده است.



پس، از نگاه سلفی‌ها، چشم ابزار معرفت الهیات نیز هست. نقد این دیدگاه مستلزم بررسی دیدگاه هستی‌شناختی سلفیه در الهیات است که در جای خودش طرح خواهد شد.

۲.۱. معرفت سمعی؛ از راه‌های معرفت، معرفت سمعی است و می‌توان گفت که گوش از ابزارهای مهم معرفت بشر است و یکی از مهم‌ترین راه‌های معرفت انسان‌های عادی شنیدن است و گوش ابزار معرفت سمعی است، کسی که از این حس محروم باشد، معرفت حاصل از این راه برای او مقدور نیست.^{۱۴}

سلفیه همچون دیگران این مطالب را باور دارند اما بحث اینجاست که آیا کلام الهی و سخن گفتن خدا با انسان و شنیدن سخن خدا با این گوش ظاهری است یا گوش درونی و نفسانی؟ آن‌گونه که انسان در خواب سخنانی را می‌شنود و انبیای الهی پیام‌های خدا و فرشته‌ او را درک می‌کنند. سلفیه اگرچه در این باره سخن صریحی نگفته‌اند اما ظواهر کلامشان بیشتر دلالت بر این دارد که برخی انسان‌ها با همین گوش کلام خدا را می‌شنوند؛ چنان‌که در تفسیر آیه ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...﴾

آلوسی ذیل تفسیر «من وراء حجاب» می‌نویسد: «الثاني: إسماع الكلام من غير أن يبصر السامع من يكلمه كما كان لموسى... يُسمع صوته ولا يرى شخصه.»^{۱۵}

دوم شنواندن کلام است بدون اینکه شنونده گوینده را ببیند؛ چنان‌که برای حضرت موسی (ع) واقع شد... که صوت گوینده را می‌شنود اما شخص گوینده را نمی‌بیند.

بقاعی از مفسرین قرن نهم اهل سنت می‌نویسد: «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ... أَي كَلَامًا كَانَتْ بِلَا وَاسِطَةٍ، لَكِنَّهُ مَعَ السَّمَاعِ لَعَيْنُ اللَّهِ كَانَتْ صَاحِبَهُ مِنْ «وَرَاءِ حِجَابٍ» أَي مِنْ وَجْهِ لَا يَرَى فِيهِ الْمَتَكَلِّمَ مَعَ السَّمَاعِ لِلْكَلامِ عَلَى وَجْهِ الْجَهْرِ.»^{۱۶}

کلامی که بدون واسطه ایجاد می‌شود اما همراه با شنیدن خود سخن خداست که گوینده کلام از پی پرده حجاب موجود است؛ به گونه‌ای که متکلم دیده نمی‌شود اما سخنش آشکارا شنیده می‌شود.

و ابن عیینه در تفسیرش می‌نویسد: «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، بِأَنْ يَسْمَعَ كَلَامًا مِنْ اللَّهِ، مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةِ السَّمَاعِ مَنْ يَكْلِمُهُ، كَمَا سَمِعَ مُوسَى ﷺ مِنَ الشَّجَرَةِ، وَمِنَ الْفِضَاءِ فِي جَبَلِ الطُّورِ.»^{۱۷} شنیدن از پس پرده حجاب این است که شنونده کلامی را از خدا می‌شنود بدون اینکه شنونده،



گوینده را ببیند آن گونه که موسی علیه السلام از درختی [در وادی مقدس طوی]، یا از فضا در کوه طور شنید.

سؤال اینجاست که آیا با گوش مادی می‌شوند یا با گوش جان؟ آیا آنجا که خدای تعالی با موسی علیه السلام سخن گفت، اگر فرد دیگری هم بود، کلام خدا را می‌شنید یا تنها سامعه نبوی است که می‌تواند سخن خدا را بشنود؟ اگر بخواهیم بر اساس مبانی ظاهر گرایانه سلفیه سخن بگوییم باید گفت گوش مادی او کلام الهی را شنید همان گونه که سخن دیگر آدمیان را می‌شنید.

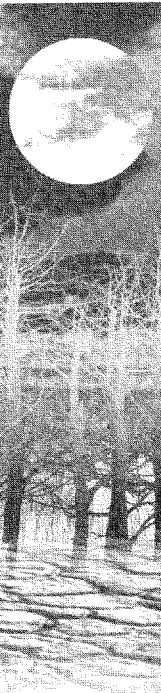
به هر حال، شک نیست که یکی از راه‌های معرفت آدمی شناخت سمعی است، اما بحث این است که ابزار این معرفت تنها به گوش مادی محدود می‌شود یا گوش جان لازم است تا کلام خدا را بشنود؟ خدای سبحان در مورد کفار می‌فرماید: ﴿وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^{۱۸} برای آنها گوش‌هایی است که با آن نمی‌شنوند. مراد این نیست که گوش مادی آنها کر است بلکه گوش جانشان که به واسطه آن باید حقایق الهی را درک کنند کر است. پس اینکه خدای سبحان به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى»، یعنی پیام الهی را دریافت کن.

نتیجه اینکه شناخت حسی، به ویژه به واسطه سمع و بصر، نزد سلفیه بسیار مهم است؛ زیرا به یک اعتبار تمام معرفت‌های نقلی به معرفت سمعی و بصری برمی‌گردد و از سوی دیگر چون معرفت عقلی در نزد سلفیه در مسائل الهیاتی مستقلاً منبع معرفت نیست، معرفت سمعی و بصری اهمیت بیشتری می‌یابد.

نتیجه سخن اینکه از نگاه سلفیه معرفت حسی، هم در شناخت حقایق طبیعی و هم در شناخت حقایق فراطبیعی معتبر است؛ مثلاً خدای سبحان در آخرت و برای برخی در دنیا با همین چشم دیده می‌شود و سخن خدای تعالی هم با این گوش حسی در دنیا شنیده می‌شود. نقد دقیق این دیدگاه‌ها بر بررسی دیدگاه‌های هستی‌شناختی سلفی‌ها در الهیات مبتنی است که در جای خودش بحث خواهد شد.

۲. معرفت عقلی:

عقل، از مهمترین منابع معرفت است. درباره جایگاه عقل در معرفت، میان متفکران اختلاف نظر فراوان وجود دارد. متکلمان و اصحاب فرّق و ملل نیز دیدگاه‌های متفاوتی درباره جایگاه عقل در



معرفت به ویژه معرفت الهیات دارند. سلفیه گرچه در مسائل زندگی از عقل بهره می‌برند اما عقل را به عنوان یک منبع مستقل در الهیات و مسائل فراطبیعی به ویژه اسماء و صفات الهی نمی‌پذیرند و بالاترین هنر عقل را فهم کتاب و سنت و سخن سلف می‌دانند. برای اثبات این مطلب لازم است دیدگاه‌های رهبران و متفکران سلفی را به بحث بگذاریم:

احمد بن حنبل پیشوای اهل حدیث و سلفیه می‌نویسد: «سنت با عقل‌های آدمیان تحصیل نمی‌شود تنها باید پیرو سنت باشیم».^{۱۹}

مصطفی حلمی از نویسندگان معاصر سلفیه، به عنوان پشتوانه دیدگاه سلفیه، از ابن خلدون گزارش می‌کند: «مسائل ماورای طبیعی در مجموعه مسائل امکانی که عقل توان یافتن آنها را به تنهایی داشته باشد نیست چون اینها و رای طور عقلمند».^{۲۰}

ابن تیمیه در بحث رابطه عقل و نقل، پایه و اساس بودن عقل برای نقل را رد می‌کند و در توضیح آن می‌نویسد: «عقل اساس ثبوت شرع در نفس‌الأمر نیست و ایضاً اساس ثبوت صفتی برای شرع که واجد آن نبوده باشد، نیست چون علم مطابق با معلومی است که معلوم از آن مستغنی است».^{۲۱} وی در ادامه علوم را بر دو قسم می‌کند، علوم عملی و علوم خبری نظری، و علوم خبری نظری را علمی می‌داند که معلوم در وجودش به علم به آن نیازی ندارد؛ مانند علم ما به وحدانیت خدای تعالی و اسماء و صفاتش... این معلومات فی نفسها ثبوت دارند؛ خواه علم به آنها داشته باشیم یا نداشته باشیم.^{۲۲}

ایشان از این بحث نتیجه می‌گیرند که رابطه شرع با عقل از این باب است؛ یعنی شرعی که از جانب خدا نازل شده فی نفسه ثبوت دارد؛ خواه با عقلمان به آن عالم شویم یا نشویم. آن فی نفسه از علم ما و عقل ما بی‌نیاز است و لکن ما محتاج به آن هستیم و نیازمندیم که با عقلمان آن را درک کنیم. پس اگر عقل شرع را همان‌گونه که هست دریافت، عالم به آن می‌شود.^{۲۳} وی در ادامه در مقام محاجه با عقل‌گرایان می‌گوید:

اگر مراد شما از عقل این است که عقل اساس معرفت ما به سمع (نقل) است و راهنمای ما برای صحت نقل است، در پاسخ می‌گوییم:

آیا مراد شما از عقل غریزه‌ای است که در ماست یا علمی است که به واسطه آن کسب می‌شود.



اگر معنای اول مراد باشد، می‌گوییم: این علمی نیست که تصور شود معارض با نقل است؛ چون عقل به این معنا شرط هر علم عقلی یا نقلی است... همچنین این عقل شرط هر اعتقادی است که با استدلال به دست می‌آید.^{۲۴}

ابن تیمیه در ادامه به معنای دوم عقل اشاره می‌کند و می‌نویسد: بدیهی است که چنین نیست هر چه با عقل دریافت می‌شود، اساس شرع و دلیل بر صحت آن باشد، زیرا معارف عقلی بیش از آن است که به حصر درآید. اما هدف از علم به صحت سمع (نقل) چیزی است که به واسطه آن صدق رسول الله ﷺ شناخته می‌شود.

پس چنین نیست که هر علم عقلی به واسطه آن صدق رسول الله ﷺ دانسته شود.^{۲۵} در ادامه می‌نویسد: بر همین اساس می‌توان گفت چنین نیست که همه معقولات اساس و پایه نقل باشند؛ یعنی نه علم به سمعیات متوقف بر آن عقلیات است و نه دلالت بر صحتش.^{۲۶} در پایان نتیجه می‌گیرد:

«فإذا كان المعارض للسمع من المعقولات ما لا يتوقف العلم بصحة السمع عليه لم يكن يقدح فيه قدحا في أصل السمع وهذا بين واضح وليس القدح في بعض العقلیات قدحاً في جميعها كما أنه ليس القدح في بعض السمعیات قدحاً في جميعها ولا يلزم من صحة بعض العقلیات صحة جميعها كما لا يلزم من صحة السمعیات صحة جميعها...»^{۲۷}

«هرگاه سمعیات (کتاب و سنت) با معقولاتی معارض شود که علم به صحت سمع مبتنی بر آن معقولات نیست، اشکال وارد بر آن نقل اشکالی به اصل سمع وارد نمی‌کند. این مطلب روشن است. همچنین اگر بعضی از ادراکات عقلی بی‌اعتبار شود مستلزم بی‌اعتباری همه گزاره‌های عقلی نیست، همچنان که بی‌اعتباری بعضی سمعیات موجب بی‌اعتباری همه آنها نیست و نیز صحت بعضی عقلیات مستلزم صحت همه آنها نیست و صحت بعضی سمعیات هم مستلزم صحت همه آنها نیست...».

نتیجه و حاصل کلام ابن تیمیه: مسائلی که از طریق عقل به دست می‌آید، بعضی ممکن است درست و صادق باشند و بعضی نادرست و کاذب. رابطه آنها از نظر منطقی، رابطه گزاره‌های جزئی است



که از صدق یا کذب یک گزاره جزئی، صدق یا کذب گزاره جزئی دیگر لازم نمی‌آید؛ به همین شکل است در گزاره‌های نقلی.

البته رابطه قضایا، خودش بحث منطقی است که ابن تیمیه مخالف آن است.

خلاصه اینکه: ابن تیمیه عقل را به عنوان منبع معرفت و استدلال عقلی را در مقام مجادله با خصم می‌پذیرد و آن را بعد از کتاب و سنت و فطرت در مرتبه سوم قرار می‌دهد؛ چنان که از وی گزارش شده است که می‌گوید: معارف را باید از قرآن و سنت اخذ کرد. در مرتبه دوم باید بر فطرت تکیه کرد؛ چنان که وی معرفت خدا را فطری می‌داند. البته مراد ایشان از فطرت، فطرت عقل است که مراد از آن انتقال ذهن از لازم به ملزوم یا به عکس است. ایشان دلیل عقلی را ترتیب مقدمات برای کسب نتیجه می‌داند و آن را استدلال می‌نامد که برای تسلیم خصم به کار می‌رود؛^{۲۸} یعنی در مقام جدل باید استفاده شود و الاً از نگاه ابن تیمیه ما در کسب معارف الهی با بودن کتاب و سنت و فطرت، نیازی به عقل استدلالی نداریم. بر همین مبنا است که متکلمان و حکیمان را که برای عقل ارزش استقلالی قائل اند و مستقلات عقلی^{۲۹} را می‌پذیرند، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد و محدثان را که دورترین مردم به عقل استدلالی هستند، می‌ستاید و می‌نویسد:

«اهل حدیث با سایر فرقه‌ها در آنچه میراث رسالت در نزد آنان است، شریک‌اند و بر آنها امتیاز پیدا می‌کنند در چیزهاییکه از علم پیامبر خدا به آنها به ارث رسیده‌اند و لکن در نزد دیگران نیست.»^{۳۰}

وی سایر فرق کلامی و نحله‌های فکری؛ اعم از اشعری، معتزلی، امامی و فیلسوفان را بر ضلالت می‌داند. او درباره فیلسوفان و متکلمان می‌نویسد: «فیلسوفان و متکلمان در میان فرزندان آدم بیش از همه، سخنانشان حشو و باطل و تکذیب حق است که شاید یک مسأله از آنان به ما نرسیده است که از حشو و باطل خالی باشد.»^{۳۱} در ادامه افزوده است: «هرچه فیلسوفان و متکلمان می‌گویند، در آن باطلی نهفته است؛ خواه در مسائل باشد یا در دلایل و... اینها بیشتر از هرکس دیگر شک و اضطراب در اندیشه داشته و کمترین مردم از نظر علم و یقین هستند.»^{۳۲}

در مقابل، درباره اهل حدیث می‌نویسد:

«هم أعظم الناس علماً و یقیناً و طمأنینةً و سکينةً و...»^{۳۳} «آنان برترین مردم از نظر علم،



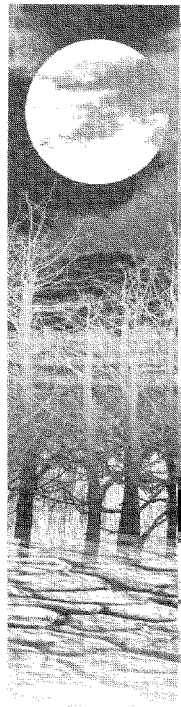
یقین، آرامش و اطمینان قلبی هستند...» این تعریف‌ها از اهل حدیث، و آن انتقادهای شدید از حکما و متکلمان، از آن روست که آنان در معرفت‌شناسی تنها به کتاب و سنت اعتماد دارند و اینان به عقل و کتاب و سنت.

متکلمان سلفی معاصر نیز در فضای فکری اهل حدیث و ابن تیمیه گام برداشته و عقل‌گریزی را شعار خویش قرار داده‌اند؛ چنان‌که مصطفی حلمی از نویسندگان سلفی معاصر می‌نویسد: «خدای تعالی مسلمانان را به واسطه کتاب و سنت رسولش از روی آوردن به مصادر معرفتی دیگر برای شناخت او (عزوجل) یا اثبات توحیدش و صفات و اسمایش و... بی‌نیاز ساخته است.»^{۳۴} در جای دیگر نوشته است: «سلفیه در مسائل نظری و عملی، دیدگاه‌های خود را ابتدا از قرآن، سپس حدیث نبوی و آنگاه از صحابه و علمای اهل حدیث اخذ می‌کنند.»^{۳۵}

ایشان در ادامه، در دفاع از سلفیه و عقل‌گرا بودن ایشان می‌نویسد: «مخالفان می‌گویند اینها صرفاً به روایات تمسک می‌جویند و توجه به درایت و اندیشه عقلی ندارند، اما سلفی‌ها بر این باورند که اهل نظر نیز هستند؛ چرا که از صحابه تبعیت می‌کنند و صحابه صاحبان اندیشه و نظر بوده‌اند.»^{۳۶} آنچه حلمی در عقل‌گرایی سلفیه بیان کرده، نشان از مقلد بودن آنان دارد؛ چون مقلد کسی است که از دانایان، بدون آنکه خود اندیشه نماید و دلیلی بر اعتقاد خویش داشته باشد، مسائلی را می‌پذیرد.

برخی از محققان موضع معتدل‌تری در پیش گرفته و دست‌کم، عقل را در مرتبه سوم نشانده‌اند؛ چنان‌که قیس خزعل العزای می‌نویسد: «سلفیه بر عقل اعتماد دارند و بر اجتهاد و آزاداندیشی تکیه می‌کنند اما آن را مقید به نص نموده، اولویت را به وحی می‌دهند. اجماع عقیده سلف بر این است که عقل و اجتهاد در مرتبه سوم؛ یعنی بعد از قرآن و سنت است.»^{۳۷}

از سخن وی فهمیده می‌شود که سلفیه رابطه عرضی بین قرآن، سنت و عقل برقرار کرده، آنگاه ارزشیابی می‌کنند، اما اگر رابطه طولی بین قرآن و سنت و عقل برقرار نماییم، نیازی به این‌گونه رتبه‌بندی نیست. سنت در راستای قرآن است و عقل کلید فهم قرآن و سنت است و انبیا برای احیای عقل آدمیان برانگیخته شده‌اند و قرآن مکرر بر تفکر و تعقل و تدبیر دعوت کرده و نفرموده است تنها در الفاظ قرآن و سنت و سخنان سلف تفکر کنید، بلکه می‌فرماید: خردمندان در خلقت آسمان‌ها و



زمین تفکر می‌کند^{۳۸} و امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند انبیا را فرستاد تا گنجینه‌های نهفته در خرد آدمیان را برانگیزانند»؛^{۳۹} «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ».

پس دیدگاه سلفیه دربارهٔ عقل پذیرفته شده نیست؛ زیرا عقل را در عرض نقل؛ یعنی کتاب و سنت قرار داده آنگاه بحث می‌کند که آیا با بودن نقل نیازی به تفکر عقلی داریم یا خیر. این خود مغالطهٔ آشکاری در رابطهٔ عقل و نقل است.

۳. روش شهودی و فطری:

سلفیه روش شهودی عرفانی در معرفت مسائل فراطبیعی را نمی‌پذیرند اما معرفت فطری را می‌پذیرند؛ چنان‌که ابن تیمیه می‌نویسد:

«أَنَّ فِقْرَ الْمَخْلُوقَاتِ إِلَى الْخَالِقِ وَدَلَالَتَهَا عَلَيْهِ وَشَهَادَتَهَا لَهُ، أَمْرٌ فَطْرِيٌّ فَطَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ عِبَادَهُ كَمَا فَطَرَهُمْ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ»^{۴۰}.

«فقر مخلوقات به خالق و دلالت آنها بر خالق و شهادت آنها بر او [جل جلاله] امری فطری است که خداوند بندگانش را بر این فطرت مفظور ساخت؛ همان‌گونه که اقرار به او [جل جلاله] را فطریشان قرار داد.»

برخی از نویسندگان سلفی، حدیث «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ» را که از سخنان نبی گرامی اسلام است، دلیل بر فطری بودن توحید و اسلام دانسته‌اند.^{۴۱}

ابن تیمیه و ابن قیم آن را به معنای اسلام دانسته و گفته‌اند: هر مخلوقی بر ایمان خلق شده است.^{۴۲} شیخ حمد در تفسیر حدیث یاد شده از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌نویسد:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى مَحَبَّةٍ لِفَاطِرِهِ، وَإِقْرَارِهِ لَهُ بِرَبُوبِيَّتِهِ، وَادْعَائِهِ لَهُ بِالْعِبَادِيَّةِ، فَلَوْ خُلِّيَ وَعَدِمَ الْمَعَارِضَ لَمْ يَعْدِلْ عَنِ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ»^{۴۳} «هر مولودی پدید آورنده‌اش را دوست می‌دارد و به ربوبیت آفریدگارش اقرار میکند و اگر عوارض بیرونی مانع نشود، از آن عدول نمی‌کند و به دیگری روی نمی‌آورد.»

پس، از نگاه محققان سلفی، یکی از منابع معرفت آدمی در الهیات، فطرت است، لیکن مشروط بر



آنکه عوارض بیرونی؛ مانند تربیت خانوادگی و اجتماعی و مانند آنها او را از مقتضای فطری‌اش منحرف نکرده باشد.

مصطفیٰ حلمی نیز به استناد سخنان ابن تیمیه، ذیل بحث «نظریهٔ ابن تیمیه در معرفت» می‌نویسد:

«أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ عِبَادَهُ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي إِنْ تَرَكْتَ عَلَى سَجِيَّتِهَا عَرَفْتَ الْحَقَّ وَعَمِلْتَ بِهِ لِأَنَّهَا جَلَبَتْ عَلَى الصَّحَّةِ فِي الْإِدْرَاكِ وَفِي الْحَرَكَةِ»؛^{۴۴} «خدای تعالی بندگانش را بر فطرتی آفریده است که اگر بر سنجیه (اصل) خویش باقی بماند حق را می‌شناسد و به آن عمل می‌کند؛ زیرا درستی ادراک و حرکت بر اساس آن جبلی و ذاتی اوست.»

نعمان بن محمود آلوسی نیز ضمن استناد به روایت نبوی «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ...» می‌نویسد:

«فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ فَطَرَ عِبَادَهُ عَلَى الْحَقِّ، وَالرَّسُلَ بَعَثُوا بِتَكْمِيلِ الْفِطْرَةِ وَتَقْرِيرِهَا، لَا بِتَحْوِيلِ الْفِطْرَةِ وَتَغْيِيرِهَا»؛^{۴۵} «خداوند سبحان بندگانش را بر [معرفت] حق آفرید و رسولانش را برای تکمیل معرفت و تثبیت آن مبعوث شدند نه دگرگون کردن و تغییر آن.»

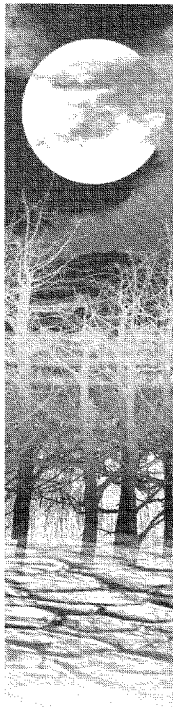
نتیجه اینکه سلفیه فطرت را به عنوان یکی از منابع شناخت و معرفت فطرت را یکی از راه‌های معتبر در معرفت الهیات می‌دانند، اما برای شهود عرفانی عرفا اعتباری قائل نیستند.

۴. معرفت و حیانی:

از عالیترین مراتب شناخت، معرفت و حیانی است و همه متألهان؛ اعم از مسلمانان، مسیحی و یهودی، معرفت و حیانی را پذیرفته و به طور کلی اساس پذیرش نبوت بر پذیرش این روش معرفتی استوار است و قرآن کریم بر این روش تأکید دارد و به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»؛ «ای پیامبر ما، از طریق وحی حقایق و معارفی به تو آموزش دادیم که در توان تو نبود [از غیر طریق وحی] بیاموزی.

این گونه وحی، وحی نبوی نامیده می‌شود و به پیامبران الهی اختصاص دارد. بدیهی است که سلفیه این نوع معرفت را همچون سایر مسلمانان معتبر می‌دانند.

- الهام: گونهٔ دیگر وحی که الهام نامیده می‌شود، گسترهٔ بیشتری دارد و آن آگاهی‌هایی هست که خداوند در قلب انسان می‌افکند و آن هم گاه خاص و گاه عام است. خدای سبحان می‌فرماید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم^{۴۶} و دربارهٔ الهام عمومی بشر می‌فرماید: «فَالَهُمَّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا»^{۴۷}



خداوند به نفس آدمی آنچه که موجب پلیدی یا پرهیزکاری اش هست الهام کرد. محمد بن صالح العثیمین از علمای معاصر سلفیه در شرح عقیده السفارینیه آورده است: «وقتی خداوند سخن از وحی به غیر پیامبران می گوید، مراد وحی الهام است. پس معنای «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ... أَيُّ الْهَمَهَا...»^{۴۸}، یعنی حقیقتی را به او فهماندیم و او هم بر اساس آن الهام ربانی عمل کرد. نتیجه اینکه علمای سلفیه وحی و الهام را به عنوان منبع معرفتی و آگاهی بخش می پذیرند و در این باب اختلافی بین علمای دینی نیست.

۵. معرفت نقلی:

روش نقلی، مهمترین روش شناخت نزد سلفیان است و مهمترین منابع آنان در این راستا کتاب خدا، سنت پیامبر و سنت سلف صالح است. مراد از معرفت نقلی، معرفت‌هایی است که از طریق درک قرآن و سنت نبوی و سنت سلف کسب میشود که با توجه به اهمیت این روش معرفتی نزد سلفیه و اهمیت منابع آن، هر کدام به طور مستقل بحث شود.

۵ - ۱. کتاب (قرآن):

یکی از مهمترین منابع معرفتی مسلمانان؛ به ویژه سلفیه، قرآن کریم است. احمد بن حنبل در شأن جایگاه قرآن می نویسد: از شما می خواهم که چیزی را بر قرآن ترجیح ندهید؛ زیرا کلام خداست و چیزی است که خدا به واسطه آن با بندگانش سخن گفته است.^{۴۹} ابن تیمیه در جایگاه قرآن می نویسد: «هو حبل الله المتين، والذكر الحكيم، والصراط المستقيم... ولا تنقضى عجائبه، ولا يشبع منه العلماء، من قال به صدق، ومن عمل به أجر...»^{۵۰} «قرآن ریسمان محکم الهی و بیان خدای حکیم و صراط مستقیم اوست... شگفتی‌هایش پایان نپذیرد و علما از آن سیراب نگردند، هر کس با قرآن سخن گوید، راست گفته و هر کس به قرآن عمل کند پاداش گیرد.» و به بیان مصطفی حلمی، از پرتوهای روش ابن تیمیه، بسنده کردن او به قرآن و سنت است و از نظر او قرآن و سنت برای آنچه که انسان در معرفت دینش و تنظیم زندگی دنیایش نیازمند است کافی

است.^{۵۱}

صنعتی از علمای خلف ابن تیمیه در بیان اصول صحیح برای قواعد دین می‌نویسد:

«من ضرورة الدين أن كل ما في القرآن فهو حق لا باطل، وصدق لا كذب، وهدى لا ضلالة، وعلم لا جهالة، ويقين لا شك فيه. فهذا الأصل أصل لا يتم إسلام أحد ولا إيمانه إلا بالإقرار به. وهذا مجمع عليه لا خلاف فيه»^{۵۲} «از ضروریات دین اسلام این است که آنچه در قرآن آمده حقی است که بطلانی در آن راه ندارد، صدقی است که دروغی در آن نیست، هدایتی است که گمراهی در آن نیست و علمی است که جهلی در آن آمیخته نشده است و یقینی است که شکی در او راه ندارد و این اصلی است که اسلام و ایمان کسی با آن تمام نمی‌شود مگر با اقرار به این اصل و [عالمان دین] بدون اختلافی بر آن اجماع دارند.»

در این عبارت جایگاه معرفتی قرآن به روشنی بیان شده است و آن اینکه سخنی مطابق واقع و راست و درست و سخنی علمی و یقینی و کتابی هدایت‌بخش است.

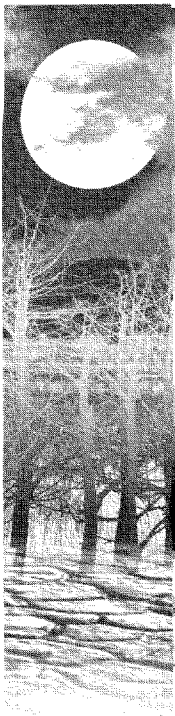
* حجیت قرآن:

حجیت قرآن از چند جهت می‌تواند بررسی شود؛ یکی از جهت محتوای آن و دیگری از آن جهت که از جانب خدا نازل شده است، سوم سلامت از تحریف و چهارم عصمت پیامبر.

الف: استواری علمی و عقلی قرآن؛ یعنی هر محقق زبان‌دانی که به درستی بتواند قرآن را بفهمد، به دلیل عقل با توجه به عمق معانی قرآن به برتری آن بر کتاب‌های بشری حکم خواهد کرد. اما سلفیه چون داوری عقل در این مسأله را نمی‌پذیرند کمتر به این روش روی می‌آورند.

ب: اعجاز قرآن؛ که حجیت خود را با معجزه بودن اثبات می‌کند. بعد از آنکه اعجازش ثابت شد، انسان بدون چون و چرا باید احکام و معارفش را بپذیرد؛ زیرا با اعجاز ثابت شده است که کلام خداست و خدای حکیم راستگوترین سخن‌گویان است؛ ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾^{۵۳}

سلفیه این روش را بر روش گذشته ترجیح می‌دهند. سلفیه در استدلال بر کلام خدا بودن قرآن، به خود قرآن استناد می‌کنند؛ چنان‌که صالح العثیمین در شرح کلام ابن تیمیه در کلام الله بودن قرآن به آیه شریفه زیر استدلال می‌کند:^{۵۴} ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ﴾^{۵۵} «اگر فردی از مشرکان از تو پناه خواست پس او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود.»



اما آیا استدلال به خود قرآن، بر اینکه کلام خداست نه کلام بشر؛ خواه شخص پیامبر آن را گفته باشد یا از دیگری آموخته باشد، با این آیه اثبات می‌شود؟ بحث دیگری است.

اما قرآن کریم برای استدلال به کلام الله بودنش به آیه زیر استناد جسته که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^{۵۶} «اگر قرآن از سوی کسی غیر از

خدا بود، در آن اختلاف فراوان می‌یافتی.»

قرآن مبدأ و منتهای انسان را خدای یگانه می‌داند و او را به عبادت خدای یکتا می‌خواند این وحدت مبدأ و غایت و وحدت خالق، رب، مالک و رازق دلالت بر یک پارچه بودن کلام و منشأ واحد داشتن آن می‌کند. اما این یک استدلال عقلی است که با تدبر در قرآن حاصل می‌شود.

ج. سلامت قرآن از تحریف؛ یکی دیگر از دلایل حجیت قرآن، سلامت قرآن از تحریف است. به

این معنا که قرآن موجود در دست مسلمانان، همان است که از سوی خدای سبحان بر پیامبر نازل

شده و توسط پیامبر گرامی بر مردم تلاوت گردید و اصحاب آن را در سینه سپرده و کاتبان وحی

مکتوب کردند و محفوظ داشتند؛^{۵۷} همچنانکه خداوند سبحان فرمود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا

لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^{۵۸}

اما در جمع آوری قرآن، به این معنا که برای اول بار آیا در زمان پیامبر ﷺ صورت گرفته یا بعد از آن

حضرت و یا اینکه چند بار جمع آوری شده، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی مانند حاکم نیشابوری

معتقدند قرآن در سه نوبت جمع آوری شد.^{۵۹} برخی دیگر مانند سیوطی بر این باورند در زمان خلیفه

اول و برخی معتقدند قرآن موجود در دست مسلمانان در زمان خلیفه سوم یکجا جمع گردید.^{۶۰} به

هرحال، این‌ها مباحثی است که در علوم قرآنی بحث می‌شود و آنچه در بحث ما مهم است اینکه

سلفیه همچون امامیه^{۶۱} در سلامت قرآن از زیادت و نقصان اتفاق نظر دارند.^{۶۲}

د. عصمت پیامبر؛ یکی دیگر از دلیل‌های حجیت قرآن، عصمت پیامبر است؛ برخی از محققان دلیل

حجیت قرآن را عصمت پیامبر می‌دانند، چنان‌که محمد اسماعیل شربینی می‌نویسد:

«العصمة سبيل حجية القرآن الكريم، والسنة النبوية المطهرة» وی در توضیح این مطلب

می‌نویسد:

عصمت حضرت رسول ﷺ در تبلیغ، بیانگر حجیت هر آن چیزی است که از جانب خدای



سبحان آورده است؛ خواه وحی قرآنی باشد و خواه به عنوان قرآن تلاوت نشده باشد بلکه جزو حدیث قدسی یا سنت نبوی باشد.^{۶۳}

دلایل اثبات عصمت پیامبر ﷺ

۱. اجماع؛ از راه‌های اثبات عصمت پیامبر خدا ﷺ اجماع امت از سابق و لاحق بر عصمت او از گناه کبیره و صغیره و خطا و اشتباه است. شریینی از قول قاضی عیاض، از علمای قرن ششم و صاحب کتاب «الشفاء فی حقوق المصطفی» می‌نویسد: علمای سلف اجماع دارند که پیامبر ﷺ خبری غیر از آنچه از جانب خدا بر او نازل شده، بر زبان نیاورده است.^{۶۴}

۲. برهان حکمت؛ حکمت خدای سبحان دلالت دارد که پیامبرش باید معصوم باشد؛ چرا که خداوند او را اسوه و الگوی امت قرار داده، می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^{۶۵} وقتی پیامبر اسوه و الگوی امت است و امت باید از او تبعیت کنند. پس باید معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد و گناه از او سر بزند، لازم می‌آید همه مردم گناه کنند و آنگاه گناه مردم متعلق فرمان الهی خواهد شد، در حالی که خداوند امر کرده از گناه اجتناب نمایند و این مستلزم تناقض است.

۳. امر خدای سبحان به اطاعت مطلق از پیامبر اعظم؛ رسول الله ﷺ از قول خداوند سبحان می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^{۶۶} «اگر شما خدا را دوست دارید. پس از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»

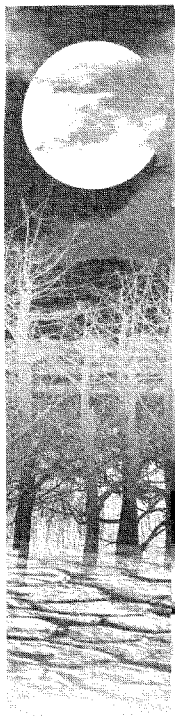
وقتی پیروی از پیامبر این همه ارزش دارد، لازمه‌اش این است که رسول الله هم از هرگونه خطا و اشتباه مصون باشد تا اطاعت او اطاعت خدا و مورد محبت خدا گردد.

۵ - ۲. سنت

یکی دیگر از منابع معرفتی مسلمانان، سنت رسول الله است،^{۶۷} که لازم است در اهمیت و حجیت آن بحث شود.

الف) اهمیت و جایگاه سنت؛ در اهمیت سنت سخن بسیار گفته‌اند.

احمد بن حنبل می‌نویسد: «إِنَّ اللَّهَ لِيَدْخُلَ الْعَبْدَ الْجَنَّةَ بِالسَّنَةِ يَتَمَسَّكُ بِهَا»؛ «خدای تعالی بندگان را



را که به سنت تمسک می‌جویند وارد بهشت می‌کند.» و در جایگاه سنت و در ارتباط با کتاب خدا می‌نویسد: سنت بعد از کتاب خدا قرار دارد^{۶۸} و در جای دیگر در این باره می‌نویسد: سنت قرآن را تفسیر می‌کند و دلیل قرآن است.^{۶۹}

ولی در نسبت سنت با عقل معتقد است که سنت با عقل‌های آدمیان تحصیل نمی‌شود تنها باید پیرو سنت باشیم.^{۷۰}

ب) حجیت سنت؛ اگر بپذیریم قول، فعل و تقریر پیامبر حجت است، آنگاه حجیت پیامبر هم از حیث معرفت و هم از حیث عمل پذیرفته می‌شود.

دلیل حجیت سنت:

یکی از دلایل حجیت سنت، فرمان خدای سبحان است که می‌فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛^{۷۱} «آنچه از پیامبر خدا به شما رسیده، پس به آن تمسک جوید و آنچه که شما را از آن بازداشت باز ایستید.»

شوکانی ذیل آیه شریفه فوق می‌نویسد: «فهذه الآية فيها الإيجاب على العباد بالائتمار بما أمر به الرسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ - والأخذ به، والانتها عما نهى عنه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ وتركه»؛ «در این آیه بر بندگان واجب شده است که آنچه رسول خدا بدان امر کرده پذیرفته و به کار گیرند و آنچه رسول الله از آن نهی کرده باز ایستند و ترک نمایند.»^{۷۲}

پس حجیت سنت پیامبر به اعتبار حجیت دادن خداست؛ اول، از آن جهت که رسول الله ﷺ را اسوه و پیشوای مؤمنان قرار داده است. دوم، از آن جهت که اطاعت از رسول را موجب محبت خویش قرار داده است. سوم، از آن جهت که امر نموده به اوامر پیامبر خدا تن داده و از نواهی او باز ایستیم. - دلیل دیگر، عصمت رسول الله است؛ چون آن حضرت معصوم است. پس پیروی از اوامر و نواهی او حرکت در صراط مستقیم الهی است؛ چنان که خدای سبحان او را بر صراط مستقیم دانسته و صحابه بر عصمت او اجماع کرده‌اند. پس همان‌گونه که سنت پیامبر در نزد فقها حجت است از نظر اخلاقی و معرفتی نیز حجت است؛ یعنی قول پیامبر خودش برهان است.

مصطفی حلمی بر اساس دیدگاه ابن تیمیه می‌نویسد:



«یستند إلى سيرته وآياته وأخلاقه و أقواله و شريعته من حين ولد إلى أن بعث و من حيث بعث إلى أن مات»؛^{۷۳} «به سیرت و آثار و نشانه‌های برجای مانده از پیامبر و اخلاق، گفته‌ها و شریعتش از زمان ولادت تا بعثتش و از زمان بعثت تا رحلتش استناد می‌شود.»

ابن قیم شاگرد و مبلغ افکار ابن تیمیه در حجیت سنت و رابطه سنت با قرآن می‌نویسد:
«بر هر مسلمانی واجب است که معتقد باشد در سنن صحیح پیامبر خدا سنتی نیست

که مخالف کتاب خدا باشد.»^{۷۴}

ایشان رابطه کتاب و سنت را سه گونه ترسیم می‌کند:
اول، مطابق چیزی است که در کتاب خدا آمده است.
دوم، سنتی که کتاب خدا را تفسیر می‌کند.

سوم، سنتی که متضمن حکمی است که کتاب خدا از آن ساکت است.^{۷۵}

در ادامه در تأکید بر عدم مخالفت سنت با قرآن می‌نویسد:

«سنت صحیح چگونه می‌تواند مخالف کتاب خدا باشد، در حالی که پیامبر خدا مبین

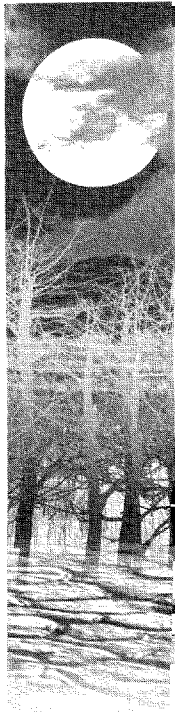
کلام خداست و عالم‌ترین مردم به تأویل قرآن و مراد آن است.»^{۷۶}

ابن قیم بر سنت صحیح تکیه می‌کند اما آیا هر چه در کتب حدیثی یا غیر آن به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده شده، می‌توان به عنوان سنت صحیح پذیرفت یا حدیث صحیح معیاری دارد که باید با آن معیارها به صحت حدیث اطمینان پیدا کرد.

برخی حدیث‌شناسان؛ مانند قرضاوی دو دسته از احادیث را مورد اعتماد دانسته‌اند: ۱. حدیث صحیح و آن حدیثی است که روایانش مشهور به عدالت و درستی ضبط حدیث از اول تا آخر آن باشند؛ یعنی سلسله سند بدون انقطاع به پیامبر خدا ﷺ منتهی شود. ۲. حدیث حسن، که مانند صحیح است، جز اینکه درجهٔ روایتش در حفظ و ضبط از صحیح کمتر است.

پس احادیث ضعیف را نمی‌توان پذیرفت و به پیامبر خدا ﷺ نسبت داد؛^{۷۷} یعنی احادیثی که از حدیث سند از ابتدا یا انتها یا در وسط منقطع است و یا با احادیث متواتر یا کتاب خدا متعارض است قابل پذیرش نیست.

مسأله دیگر، بحث در فهم حدیث و اصول فهم آن است که در بحث معناشناسی باید بررسی شود.



نتیجه اینکه در معرفت‌شناسی سلفیه، حدیث جایگاه معرفتی مهمی دارد، مشروط بر آنکه بتوان ثابت کرد که سنت نبوی است، نه سنت اموی.

۵ - ۳. سنت سلف صالح:

یکی از منابع معرفتی سلفیه، سلف صالح هستند که در تعریف سلفیه در بخش اول به اختصار توضیح داده شد.

سلف صالح در مقابل بدعتگذاران هستند، از نظر سلفیه، صحابه و تابعین و تابعین تابعین و پیشوایان اهل حدیث به‌ویژه احمد بن حنبل و صاحبان صحاح، جزو سلف صالح به‌شمار می‌آیند و قول آنان در مسائل عقیدتی برای سلفی‌ها حجت است.

دلایل سلفیه بر حجیت روش فکری سلف: سلفیه در برتری صحابه و تابعین و تابعان تابعین چند دلیل می‌آورند:

اول: آیه؛ یکی از مستندات سلفیه در پیروی فکری و عملی از سلف، آیه شریفه ﴿وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾^{۸۷} «هر کس با پیامبر خدا بعد از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد مخالفت ورزد و راهی غیر از راه مؤمنان را بپیماید، او را به آن کسی که ولایتش را پذیرفته و اگذاریم و به جهنمش درافکنیم و این بد بازگشتگاهی است.»

سلفیه به جمله «يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» استناد می‌جویند و آن را به صحابه تفسیر می‌کنند و آنگاه صحابه را در عرض رسول الله قرار داده و برای اقوال و افعال آنان حجیت قائل‌اند.

دوم: حدیث؛ آنان به این حدیث منسوب به پیامبر استناد می‌کنند که فرمود: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»^{۸۸} «بهترین شما نسلی هستند که با من زیستند (صحابه) سپس آنهایی که بعد از این نسل آمدند (تابعین) سپس آنهایی که بعد از این نسل آمدند (تابعان تابعین)».

به عقیده ابن تیمیه چون صحابه و تابعین و تابعین تابعین به ترتیب نزدیکترین افراد به پیامبر ﷺ بودند، پس سخن آنان در مسائل دین؛ خواه در اصول اعتقادی و خواه در فروع عملی، به واقع نزدیکتر



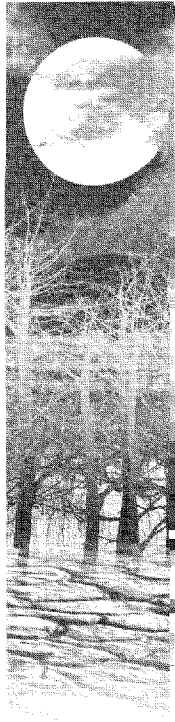
است؛ چون صحابه دین را از پیامبر آموختند و تابعین از صحابه و تابعین تابعین هم از تابعین، پس راه آنان به حق نزدیکتر است.

دیگری این روایت منسوب به پیامبر ﷺ است که فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي»^{۸۱} بر شما باد که به سنت من و جانشینان هدایت یافته و به کمال رسیده بعد از من تمسک جوید.

اما مصداق جانشینانی که به دو وصف «راشدین» و «مهدیین» متصف باشند، چه کسانی هستند؟ بحث مهمی است، آیا همه کسانی که خود را صحابی رسول الله نامیده و سلفیه آنان را مصداق صحابی می دانند متصف به صفت راشدین و مهدیین هستند؟ یا تنها ائمه‌ای که شیعیان امامیه معتقدند و اولشان علی بن ابیطالب و آخرشان امام مهدی (عج) است مصداق خلفای راشدین و صالحین هستند؟ این بحث مهمی است که در جای خودش باید بررسی شود.

سوم: اعلیت و استواری در دین؛ به گفته ابن تیمیه سلف هم عالمتر به دین و هم استوارتر در دین بوده‌اند.^{۸۱} بنابراین، در کنار کتاب خدا و سنت رسول ﷺ فهم سلف صالح از کتاب و سنت و عقایدی که سلف صالح داشته‌اند و در کتاب‌ها مکتوب کرده‌اند برای خلفی که خود را سلفیه می‌نامند حجت است و به گفته ابن تیمیه هر کس با اهل قرآن و حدیث چه در عقیده و چه در عمل مخالف باشد به همان اندازه از رحمت خدا دور است؛ چون اینان تابع انبیا هستند و مشمول رحمت خداوند.

اینها برخی از دلایلی هستند که سلفیه به استناد آنها، قول سلف را در کنار قول خدا و رسول قرار می‌دهند؛ چنان که ابن تیمیه می‌نویسد: «الواجب فی باب العقائد، وحتی فی باب الأحكام، فی المسائل العملية يجب عليهم أن يصبروا ويردوا على قول الله وقول الرسول، وقول سلف الأمة، فإن الله بعث محمداً - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ - بالهدى ودين الحق، هذا هو التعليل، لماذا نقتصر على الكتاب والسنة، وعلى ما قاله سلف الأمة»^{۸۲} در اعتقادات و حتی در باب احکام در مسائل عملی، بر امت واجب است که در پیروی بر قول خدا و رسول و سلف امت استوار باشند... پس اینکه خدای سبحان محمد ﷺ را به هدایت و دین حق یاری نمود، دلیل است بر اینکه چرا ما باید بر کتاب خدا و سنت رسولش و بر آنچه سلف امت گفته‌اند پایدار باشیم.



یعنی معرفت دینی را تنها از این سه طریق کسب نماییم نه طریق عقل و اجتهاد و...

در اینجا این تیمیه بعثت پیامبر بر هدایت دین حق را دلیل بر تمسک به سلف قرار داده است اما از کجای این سخن چنین استنباط می‌شود، بحث دیگری است. به هر حال، سلفیه آیات و روایات زیادی در فضیلت صحابه نقل می‌کنند و این فضیلت‌ها برای سلفیه حجیت می‌آورد که سنت آنان را در کنار کتاب خدا و سنت رسول الگوی فکری و عملی خویش قرار دهند.

نقد: آیا صحابه و تابعین و تابعان تابعین اهل اجتهاد بوده‌اند یا تنها سخن نبی مکرم اسلام را گزارش کرده‌اند و اگر اجتهاد نکرده‌اند. پس سخنی غیر از سخن رسول ﷺ ندارند که به عنوان منبع مستقل محل بحث باشند. اگر اجتهاد می‌کردند چگونه است اجتهاد برای آنان جایز است اما برای خلف جایز نیست. چرا خلف باید تابع آراء و نظرات سلف باشد و خودشان مستقلاً اهل رأی و نظر نباشد؟ به هر حال اینکه سلفیه، سلف را به عنوان یکی از منابع معرفت دینی معرفی می‌نمایند پذیرفته نیست. البته برخی از سلف که دارای مقام عصمت‌اند می‌توانند در طول خدا و رسول منبع معرفت باشند و آنان همان مصداق اولوالأمری هستند که خدای سبحان فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۸۳} اما هر کس عنوان صحابی یا تابعین و تابعین تابعین بر او صدق کرد نمی‌تواند معیار معرفت دینی باشد. مگر آنکه جمعی از صحابه یا تابعین و تابعین تابعین که عدالت آنان به اثبات رسیده است، بر حادثه‌ای یا سخنی از پیامبر خدا ﷺ شهادت دهند، آنگاه شهادت آنها بر یک رویداد تاریخی برای نسل‌های بعد معرفت‌زا و حجیت خواهد بود. مشروط بر آنکه جمعی دیگر از عدول صحابه و تابعین مخالف آنها گزارش نکنند که قابل جمع نباشد این سخن در بحث اجماع قابل بررسی است.

نکته دیگری که محل تأمل است اینکه سخنان سلف و اعمالشان وقتی می‌تواند برای خلف امت حجت باشد که دارای مقام عصمت باشند و عدالت به تنهایی برای حجیت همه اقوال و افعالشان کافی نیست؛ زیرا که عدالت با اقوال و افعالی که گناه شمرده می‌شوند تا جایی که خود را از مرز عدالت‌پیشگان خارج نکند و وارد گروه فاسقین نکند جمع می‌شود اما او را به مقام امامت و اسوه و الگو بودن خلف نمی‌رساند که از او پیروی کنند و پیروی از آنان حجت شرعی در نزد خدای سبحان باشد و الا این شیوه، شیوه جاهلان است که وقتی از سوی انبیای الهی دعوت به هدایت می‌شدند،



می گفتند: ﴿بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آيَاتِنَا﴾؛^{۸۶} «ما تنها پدرانمان (سلف) را اطاعت می‌کنیم.» اما خدای سبحان این حجتشان را باطل دانسته و آنان را مورد سرزنش قرار می‌دهد. نتیجه اینکه سلف نمی‌تواند برای خلف حجت باشد؛ چون لازمه حجت بودن اعمال و افکار یک فرد یا یک گروه برای فرد یا گروه دیگر این است که معصوم باشند و گفتارشان و رفتارشان در صراط مستقیم هدایت باشد.

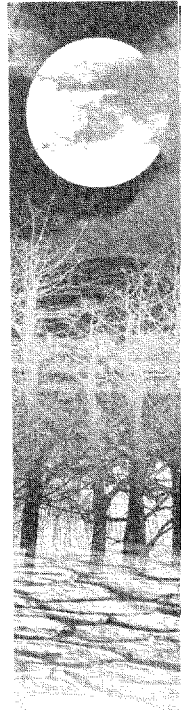
چنانکه قرآن کریم به پیامبر بزرگ اسلام دستور می‌فرماید که: ﴿فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ یعنی در رابطه با انبیای گذشته بر مسیر هدایتی که پیمودند گام بردار. بخاری با اسنادش از علی رضی الله عنه و ایشان از پیامبرگرامی اسلام گزارش می‌کند که آن حضرت گروهی را به فرماندهی فردی، به مأموریتی فرستاد، فرمانده در بین سفر آتشی برافروخت و دستور داد تا سپاهش بر آن داخل شوند... عده‌ای سر باز زدند و کارشان مورد تأیید پیامبر قرار گرفت و فرمود: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»؛ «از هیچکس در معصیت خدا نمی‌توان اطاعت کرد، تنها در آنچه که از نظر شرع معروف شمرده می‌شود اطاعت جایز است.»^{۸۷}

نتیجه اینکه از هیچ مخلوقی در معصیت خدای تعالی نمی‌توان تبعیت کرد، پس گفتار و رفتار سلف را باید با میزان کتاب و سنت بسنجیم و تنها اگر مطابقت داشت اطاعت کنیم؛ یعنی سنت سلف اعتبار استقلالی ندارد که به عنوان منبع مستقل معرفتی یا عملی در ساحت زندگی باشد. پس تنها به عنوان عدول امت می‌توانند راویان صادقی از سنت حضرت رسول باشد. پس حجیت از آن کتاب و سنت است نه سلف غیر معصوم.

۶. اجماع:

از دیگر منابع معرفتی سلفیه در اعتقادات، اجماع است؛ چنان‌که ابن تیمیة اجماع را بعد از کتاب و سنت سومین اصلی می‌داند که اهل سنت در علم و دین بر آن تکیه می‌کنند. اجماع در لغت به معنای هم‌رأی بودن و اتفاق آرا و در اصطلاح علم اصول، اتفاق آرای مجتهدان مسلمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.^{۸۶} یا اتفاق آرای مجتهدان امت پیامبر، بعد از وفاتش در یک عصر و در یک امر است.^{۸۷}

محمد بن صالح العثیمین می‌نویسد: شرط اجماع، اتفاق همه مجتهدان است، حتی اگر یک نفر از



آنان مخالف باشد اجماع محقق نمی‌شود.^{۸۸} عثمان بن علی، یکی دیگر از علمای سلفیه می‌نویسد: قید اجتهاد اجماع عوام و کسانی را که به درجه اجتهاد نرسیده‌اند خارج می‌کند.^{۸۹} علمای مذکور با قیود مذکور اجماع را حجت شرعی می‌دانند و از کتاب و سنت و عقل برای اثبات آن دلیل می‌آورند.^{۹۰}

دلیل قرآنی اهل سنت برای اجماع آیات شریفه زیر هستند:

الف: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^{۹۱} «هر کس پس از آنکه حق بر او آشکار شد، با پیامبر مخالفت کند و از راهی غیر راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان ولایتی که خود خواسته و می‌گذاریم و به دوزخش می‌فرستیم که بد سرانجامی است.»

وجه استدلال این است که در اینجا سرپیچی از پیامبر و مخالفت با مؤمنان، نتیجه‌اش جهنم است؛ یعنی اگر اجماع مؤمنان به مسیری رفتند کسی حق ندارد به مسیری دیگر برود، پس اجماع حجت است.^{۹۲}

ب: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...»^{۹۳} «این چنین است که شما را امت وسط قرار دادیم تا گواهان بر مردم باشید.»

صالح العثیمین در وجه استدلال این آیه می‌نویسد:

«شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...» شهادت بر اعمال مردم و احکام اعمالشان را دربر می‌گیرد و شهید قولش پذیرفته است.^{۹۴}

دلیل سنت:

العثیمین بر اساس روایت «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ»^{۹۵} اجماع را از نگاه سنت اثبات می‌کند و بر این باور است که گرچه در این روایت اختلاف است و بعضی آن را حسن دانسته و بعضی تضعیف کرده‌اند اما وی متن آن را منطبق بر نص قرآنی دانسته و آن را می‌پذیرد.^{۹۶} در نهایت می‌نویسد: اجماع دلیل مستقلی است و وقتی دیدیم بر مسأله‌ای اجماع شده، آن مسأله بر اساس این اجماع پذیرفتنی است.^{۹۷}



شرایط حجیت اجماع:

سلفیه برای حجیت اجماع شرایطی آورده‌اند. ابن تیمیه اجماعی را حجت می‌داند که توسط سلف صالح صورت پذیرفته باشد؛ زیرا بعد از دوره صحابه و تابعین و تابعین تابعین که از نظر وی سلف صالح بودند، اختلافات زیاد شد و امت پراکنده شدند.^{۹۸}

صالح العثیمین اجماع را دو قسم می‌کند؛ «قطعی» و «ظنی»، قطعی مانند وجوب نمازهای پنجگانه^{۹۹} و اجماع ظنی، اجماعی است که دانسته نمی‌شود مگر با تتبع و استقراء، و علما در امکان ثبوتش اختلاف کردند.^{۱۰۰} ایشان سخن ابن تیمیه را که پیشتر گزارش شد می‌پذیرد اما مصداق آن را گسترش می‌دهد و برای حجیت آن شرایطی بیان می‌کند: اول؛ اجماع بودن آن به طریق صحیح ثابت شود؛ یعنی مسأله‌ای میان علما مشهور باشد یا نقلش ثقه (مورد اطمینان) باشد. دوم؛ از علمای گذشته سخنی برخلاف اجماع فعلی بیان نشده باشد؛ چون اگر از گذشتگان دیدگاهی برخلاف اجماع فعلی در مسأله‌ای از احکام دین ثابت شود، اجماع، آن اختلاف را دفع نمی‌کند.^{۱۰۱}

نتیجه اینکه: فراهم شدن همه شرایط اجماع دامنۀ امور اجماعی را محدود می‌کند؛ مانند اجماع بر نمازهای پنجگانه و مانند آن.

اجماع در مسائل اعتقادی:

سلفیه در مسائل اعتقادی نیز اجماع را حجت می‌دانند؛ چنان‌که عثمان بن علی حسن می‌نویسد: «الاجماع... دلیل مقطوع به فی مسائل الاعتقاد ولاسیما اجماع الصحابة... وانه یستند فی ابواب الاعتقاد الی دلیل سمعی من کتاب أو سنة».^{۱۰۲} اجماع در مسائل اعتقادی دلیل قطعی است؛ به ویژه اجماع صحابه و اینکه اجماع در مسائل اعتقادی به دلیل نقلی از کتاب و سنت مستند است.

بررسی دیدگاه سلفیه در اجماع:

در اینجا چند مسأله قابل بحث است: ۱. سلفیه کدام اجماع را حجت می‌دانند؟ اجماع صحابه یا صحابه و تابعین و تابعین تابعین؛ یا اجماع علما در هر عصری؟ ۲. دلایل حجیت اجماع چیست ۳. در کدام ساحت دین، اجماع می‌تواند دارای حکم معتبر باشد؟

ابن تیمیه اجماع سلف صالح را حجت می‌داند؛ یعنی اجماع صحابه و تابعین و تابعین تابعین؛^{۱۰۳} چون



معتقد است بعد از این سه دوره، امت دچار تفرقه و تکثر آراء شدند. شوکانی می‌نویسد: بی‌شک اجماع صحابه حجت است. ایشان داوود الظاهری را نیز از کسانی می‌داند که حجیت اجماع را منحصر به صحابه می‌کنند.

ابوحنیفه نیز معتقد است که اگر صحابه بر چیزی اجماع کردند، پذیرفته است؛ به گزارش شوکانی، احمد بن حنبل نیز اجماع صحابه را به طور قطع پذیرفته می‌داند.^{۱۴}

صالح العثیمین اجماع مجتهدان دوره‌های بعد از پیامبر ﷺ را در صورتی حجت می‌داند که اولاً از میان مجتهدان امت احدی مخالف نداشته باشد؛ چه در دوره علمایی که اجماع می‌کنند و چه در دوره‌های قبل. بنابراین، اجماع صحابه و مجتهدان دوره‌های بعد، به شرط آنکه مخالفی در دوره‌های قبل نداشته باشد حجت است.

از نگاه نگارنده، اجماع صحابه حجت است؛ چون امیر مؤمنان داخل در صحابه است. بنابراین، اگر در مسأله‌ای صحابه اجماع کرده باشند و امیر مؤمنان داخل در آن بوده یا با آن مخالفت نکرده باشد، حجت است؛ زیرا دارای مقام عصمت است و حکمی که آن حضرت درباره آن سخن گفته باشد یا با عملش یا سکوتش آن را در حال اختیار تأیید کرده باشد، منطبق بر کتاب خدا و سنت رسول الله بوده و حجیت آن قطعی است، اما هرگاه سخن یا عملی از صحابه صادر شده باشد و آن حضرت با آن مخالفت کرده باشد، بر اساس مبانی بزرگان سلفیه اجماعی محقق نشده است تا در حجیت آن بحث شود.

بر این اساس، اجماع مجتهدان دوره‌های بعد از صحابه، اگر منطبق بر کتاب و سنت بوده و مخالف اجماع صحابه نباشد حجت است.

بررسی استدلال‌های سلفیه بر حجیت اجماع:

یکی از مستندات آنان، آیه شریفه ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ... وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ است.

بدیهی است که مخالفت با حضرت رسول، بعد از آشکار شدن راه هدایت و پیروی از مسیری غیر از مسیر مؤمنان پیرو پیامبر اسلام گمراهی است؛ یعنی همراهی مؤمنان تا زمانی که در مسیر پیروی از



پیامبر هستند هدایت است؛ به عبارت دیگر، همراهی مؤمنان مطلق نیست بلکه مقید است به پیروی آنان از راهی که رسول الله ﷺ به سوی خدای تعالی طراحی کرده است و این همان گام نهادن در صراط مستقیم هدایت است، حال اگر صحابه بعد از پیامبر خدا خطایی کرده باشند آیا اجماع آنان بر خطا حجت است؟

دیگری حدیث «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَي ضَلَالَةٍ» است در اینجا باید گفت حتماً باید همواره در میان امت، یک فرد معصوم باشد که با کج‌اندیش‌ها مخالفت کند و در مقابل گمراهی‌ها بایستد. در غیر این صورت همان‌گونه که متصور است، یک فرد اشتباه کند، امکان اشتباه جماعت هم وجود دارد؛ چون جماعت هویت مستقلی از افراد ندارد که جماعت از جهت جماعت بودنش معصوم باشند. پس لازمه حجیت اجماع این است که همواره فرد معصومی در بین آنان باشد.

حاصل سخن در مبانی معرفتی سلفیه این که:

۱. معرفت الهیات ممکن است.
۲. کسب معرفت ضروری است اما واجب نیست عقلی و اجتهادی باشد.
- بلکه از راه تقلید هم به دست آید کفایت می‌کند و اگر واجب باشد وجوب آن شرعی است نه عقلی.
۳. روش‌های معرفتی معتبر روش تجربی، وحیانی و نقلی است.
۴. در الهیات و دین‌شناسی، معرفتی حجت است که از راه حس به دست آید یا وحی و الهام یا نقل معتبر، وحی ویژه انبیا است اما الهام عمومی است.
۵. معرفت نقلی، همان معرفتی است که از راه کتاب خدا (قرآن) و سنت رسول الله و سنت سلف صالح (به تعبیر سلفی‌ها) به ما رسیده باشد.
۶. عقل را در مسائل اعتقادی فراطبیعی راهی نیست. هنر عقل تنها فهم کتاب و سنت رسول الله و سلف صالح است اما خودش به استقلال، حقیقتی از حقایق فراطبیعی را درک نمی‌کند و تنها در مقام مجادله با خصم می‌توان از آن استفاده کرد.
۷. یکی از راه‌های معرفت، معرفت فطری است اما شهود عرفانی اعتباری ندارد.

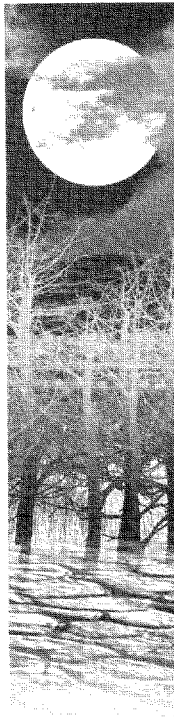


پی نوشت ها:

۱. آلوسی، جلاء العینین فی محاكمة احمدین، ص ۲۱۱
۲. عبدالرحمان البراک، إجابات الشيخ عبد الرحمن البراک علی أسئلة أعضاء ملتقى أهل الحديث، ص ۳۱
۳. همان، ص ۳۰
۴. نحل: ۷۸
۵. مراد ما از این معرفت، ادراکاتی است که آدمی از راه چشم سر کسب می کند.
۶. انعام: ۱۰۳
۷. اعراف: ۱۴۳
۸. نک: ابن خزیمه، التوحید، ج ۲، ص ۲۱۰؛ ابن بدران، المدخل إلى مذهب احمد بن حنبل، ص ۱۲
۹. ابن خزیمه، صص ۵۵۸ - ۴۷۹؛ کتاب الصفات، عبدالغنی المقدسی، ص ۱۰۹؛ ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۳، ص ۳۲۶
۱۰. نجم: ۱۴ و ۱۳
۱۱. آلوسی، ج ۱۸، ص ۳۰۵
۱۲. قیامت: ۲۲ و ۲۳
۱۳. نک: مطففین: ۱۵
۱۴. این جمله مشهور است: «مَنْ فَقَدَ حِسًّا، فَقَدَ فَعْدَ عِلْمًا»؛ «کسی که یکی از حواس را نداشته باشد از ادراک مربوط به آن حوزه محروم است.»
۱۵. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۸، ص ۳۰۳
۱۶. البقاعی، ابراهیم بن عمر (متوفای ۸۸۳ ق.)، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، ج ۷، ص ۴۳۷
۱۷. ابن عیینه، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۵، ص ۴۴۹
۱۸. اعراف: ۱۷۹
۱۹. زمرلی، فواز احمد، عقائد ائمة السلف، ص ۱۹
۲۰. حلمی مصطفی، قواعد منهج السلفی فی الفكر الاسلامی، ص ۷۳



۲۱. ابن تیمیه، درء التعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۵۰
۲۲. همان، ص ۵۰
۲۳. همان.
۲۴. همان، ص ۵۰
۲۵. همان، ص ۵۰
۲۶. همان، صص ۵۰ و ۵۱
۲۷. همان، صص ۵۱ و ۵۲
۲۸. نک: عبدالرحمان غلاوی، اعلام التربية في تاريخ الاسلام (ابن تیمیه)، صص ۵۸ - ۴۸
۲۹. مستقلات عقلی: مسائلی هستند که عقل مستقل از وحی به اثبات یا انکار آن می پردازد و این، هم در علوم نظری و هم حکمت عملی کاربرد دارد. (نک: مظفر محمدرضا، اصول الفقه، باب مستقلات عقلیه).
۳۰. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، صص ۲۲ و ۲۳
۳۱. ابن تیمیه، همان، صص ۲۳ و ۲۴
۳۲. همان، ص ۲۶
۳۳. همان، ص ۲۶
۳۴. مصطفی حلمی، قواعد منهج السلفی، ص ۶۹
۳۵. همو، السلفیه بین العقیده الاسلامیه و الفلسفه الغریبه، ص ۶۲
۳۶. همان، ص ۶۳
۳۷. قیس خزعل العزاوی، الفكر الاسلامی المعاصر نظرات في مساره و قضایاه، ص ۲۷
۳۸. آل عمران: آیه
۳۹. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه اول.
۴۰. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۴۷
۴۱. «هیچ مولودی نیست مگر آنکه بر فطرت [اسلام] به دنیا آمده است. پس این خانواده اوست که یهودی، نصرانی یا مجوسی اش می کنند.» الحمد محمد بن ابراهیم، الايمان بالله، صص ۳ و ۴



٤٢. همان، صص ٣ و ٤
٤٣. همان، ص ٤
٤٤. مصطفى حلمى، منهج العلماء الحديث و السنة في اصول الدين، ص ٢١٥
٤٥. آلوسى، نعمان بن محمود، جلاء العينين في محاكمة الاحمدين، ج ١، ص ٤٤٥
٤٦. طه : ٣٨
٤٧. شمس : ٨
٤٨. العثيمين محمد بن صالح، شرح العقيدة السفارينية، ص ٤٣٤
٤٩. ابن بدران دمشقى، المدخل الى مذهب احمد بن حنبل، ص ١٠
٥٠. ابن تيميه، مقدمة فى التفسير، ج ١، ص ٤٣
٥١. حلمى، مصطفى، منهج علماء الحديث و السنة في اصول الدين، ص ٢٠٨
٥٢. صنعانى، تطهير الاعتقاد...، ص ١٣
٥٣. نساء : ٨٧
٥٤. صالح العثيمين، شرح العقيدة الواسطيه ابن تيميه.
٥٥. توبه : ٦
٥٦. نساء : ٨٢
٥٧. مقدسى، عبدالغنى، الاقتصاد فى الاعتقاد، صص ١٣٥ - ١٣٢
٥٨. حجر : ٩
٥٩. حاكم المستدرک، ج ٢، ص ٢٩٩
٦٠. سيوطى، الاتقان، ج ١، ص ١٨١
٦١. زرکشى، البرهان في علوم القرآن، ج ١، صص ٢٤٠ - ٢٣٩
٦٢. مقدسى، عبدالغنى، الاقتصاد فى الاعتقاد، صص ١٤١ - ١٣٢
٦٣. شريينى، سيد محمد اسماعيل، رد شبهات حول عصمة النبي في ضوء السنة النبويه، صص ٣٤ - ٢٩
٦٤. شريينى، همان، ص ٤٠
٦٥. احزاب : ٢١



۶۶. آل عمران : ۳۱
۶۷. قول، فعل و تقرير پیامبر سنت نامیده می شود.
۶۸. ابن بدران دمشقی، المدخل الی مذهب احمد بن حنبل، ص ۱۰
۶۹. زمرلی فواز احمد، عقائد ائمة السلف، ص ۱۹
۷۰. همان.
۷۱. حشر : ۷
۷۲. شوکانی، الوسائل الرسائل السلفية في احياء سنة البريه، ص ۲۵
۷۳. مصطفى حلمی، منهج علماء الحديث و السنة في اصول الدين، ص ۲۳۰
۷۴. ابن قيم، الفراسة، ص ۶۷
۷۵. همان.
۷۶. همان.
۷۷. قرضاوی، كيف نتعامل مع السنه النبويه، صص ۹۲، ۱۰۱ و ۱۰۲
۷۸. نساء : ۱۱۵
۷۹. بخاری، صحيح البخاری، ص ۵۵۱، حديث ۲۶۵۱
۸۰. اضواء البيان في تفسير القرآن بالقرآن، ج ۷، ص ۳۹۷
۸۱. همان، ج ۴، ص ۵
۸۲. التويجری، حمد بن عبدالمحسن بن احمد، ج ۱، ص ۱۲
۸۳. نساء : ۵۹
۸۴. بقره : ۱۷۰
۸۵. بخاری، الصحيح، ص ۱۵۲۷، حديث ۷۲۵۷
۸۶. ابن تيميه، العقيدة الواسطيه، شرح صالح العثيمين، صص ۴۱۱ و ۴۱۲
۸۷. العثيمين محمد بن صالح، الأصول من علم الأصول، ص ۶۴
۸۸. ابن حسن عثمان بن علي، منهج الاستدلال على مسائل الاعتقاد عند اهل السنة والجماعة، ج ۱، ص ۱۳۴
۸۹. العثيمين، همان، ص ۶۴



٩٠. ابن حسن، همان، ص ١٣٥
٩١. نساء : ١١٥
٩٢. ابن حسن، پيشين، ص ١٣٧
٩٣. بقره : ١٤٣
٩٤. العثيمين، همان، ص ٦٥
٩٥. ترمذی، صحيح ترمذی، ص ٢١٦٧، كتاب الفتن.
٩٦. العثيمين، شرح العقيدة الواسطيه، ص ٤١١
٩٧. همان، ص ٤١١
٩٨. همان، صص ٤١١ و ٤١٢
٩٩. العثيمين، الأصول من علم الأصول، صص ٦٥ و ٦٦
١٠٠. همان، ص ٦٦
١٠١. همان، ص ٦٦، ايضاً نك: شرح عقيدة واسطيه، ص ٤١٢
١٠٢. ابن حسن، عثمان بن علي، منهج الاستدلال على مسائل الاعتقاد عند اهل السنة والجماعة، ص ١٥٤
١٠٣. ابن تيميه، العقيدة الواسطيه، شرح صالح العثيمين، ص ٤١١
١٠٤. الشوكاني، محمد بن علي، ارشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول، ص ٢١٧